



**همانطور که در ازدواج
 اول آمادگی لازم، شرط
 بسیاری مهمی است،
 فردی که در ازدواج
 اولش به هر دلیلی
 موفق نبوده است، باید
 برای ازدواج دوم آمادگی
 بیشتری داشته باشد**



در ازدواج دوم همه جوانب را در نظر بگیرید

سارا شقاقی، روانشناس در این رابطه می‌گوید: به اعتقاد من فردی که قصد دارد مجدد ازدواج کند، باید تمام جوانب را بسنجد و همه چیز را کنترل کند. همانطور که در ازدواج اول آمادگی لازم، شرط بسیاری مهمی است، فردی که در ازدواج اولش به هر دلیلی موفق نبوده است، باید برای ازدواج دوم آمادگی بیشتری داشته باشد. باید بداند که چه چیزی از همسرش می‌خواهد و در مواجهه با مشکلات و اختلافات چطور رفتار کند. اگر مشکلی پیدا شد، بدون عصبانیت به آن فکر کند و سعی داشته باشد راه حل آن مشکل را بیابد. زوجها باید بدانند که اولین راه حل اختلافات طلاق نیست. مردها و زن‌ها باید بدانند که ازدواج، به خصوص ازدواج دوم، فرار از تنهایی و نجات شکست قبلی نیست. در اینگونه موارد زنان و مردان به دلیل این که در ازدواج اولشان با مشکلات و اختلافات زیادی مواجه شده‌اند، کمی حساس تر از قبل می‌شوند. برای همین اگر نسنجیده رفتار کنند و با عجله و بدون فکر قدم در یک زندگی مشترک دیگر بگذارند، با اختلافات جدی تری روبرو خواهند شد. اول باید خودشان را بشناسند و بعد به شناخت عمیقی از طرف مقابلشان برسند، بعد از آن به مشکلاتی که در ازدواج اولشان با آن مواجه بوده‌اند فکر کنند و آنها را تا حد امکان از بین ببرند. یادشان باشد که آنها هم صد در صد کامل نیستند و نواقصی دارند. پس باید به طرف مقابل فرصت داد تا با زندگی مشترک جدیدی که ساخته‌اند هماهنگ شود و خودش را نشان دهد. رعایت این شرایط می‌تواند یک زندگی مشترک ایده آل را رقم بزند.



طلاق به خاطر پنهانکاری مجازی

و قول‌هایش را زیر پا گذاشت و به کوچک‌ترین خواسته من عمل نکرد. یک بار به من گفت که دوست دارد صفحه‌ای در اینستاگرام برای خودش باز کند. همان موقع باز هم به او گوشزد کردم که حق این کار را ندارد. با این حال او بدون اطلاع من صفحه‌ای برای خودش باز کرد. من به رفتارهایش مشکوک شدم. برای همین یک روز گوشی دوستم را قرض گرفتم و با پیج اینستاگرام او، اسم همسر را سرچ کردم. بعد از یک جست و جوی ساده صفحه‌اش را دیدم و به شدت عصبانی شدم. باورم نمی‌شد که همسر به خاطر یک پیج اینستاگرام خواسته مرا زیر پا بگذارد. برای همین همان شب تصمیم گرفتم از این زن جدا شوم. من در زندگی مشترک با همسر اولم به اندازه کافی عذاب کشیدم. برای همین دیگر به لادن اعتمادی ندارم و نمی‌خواهم دوباره آن عذاب‌ها را تحمل کنم.

در ادامه همسر این مرد نیز به قاضی گفت: آقای قاضی، شهرام تنها به خاطر این که من برای خودم یک صفحه در اینستاگرام باز کردم مرا کتک زد و گفت که دیگر حاضر نیست در کنار من زندگی کند. خیلی شوکه شده بودم. می‌دانستم که او راضی نیست در اینستاگرام صفحه‌ای داشته باشم، اما فکرش را هم نمی‌کردم که چنین عکس‌العملی از خودش نشان دهد. من هم چون دیدم این شبکه مجازی خیلی معروف شده و همه یک صفحه در آن دارند، دلم خواست که مثل آنها وارد این فضا شوم. ولی شوهرم چنین جنجالی به راه انداخت. من و شهرام در زندگی مشترک اختلاف جدی با هم نداشتیم. اما او مرا از خودش متنفر کرد. از آن شب به بعد من هم دیگر حاضر نیستم او را ببینم.

در پایان نیز قاضی سعی کرد آنها را از جدایی منصرف کند، ولی وقتی اصرار آنها را دید رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده موکول کرد.

گشتی در اینستاگرام، زندگی شهرام و لادن را به هم ریخت. مرد ۴۶ ساله وقتی متوجه شد که همسرش در اینستاگرام یک پیج مخفی دارد، تصمیم گرفت به زندگی مشترکش برای همیشه پایان دهد. از آنجایی که همسر اول شهرام در اینستاگرام به او خیانت کرده بود، این مرد از فضای مجازی متنفر بود. برای همین هم با دیدن پیج پنهانی همسر دوشم نتوانست به زندگی مشترک با او ادامه دهد.

این مرد وقتی روبه روی قاضی دادگاه خانواده تهران قرار گرفت، درباره علت درخواست طلاق خود گفت: «همسر من از همان روز اول می‌دانست من چقدر با شبکه‌های مجازی به خصوص اینستاگرام مشکل دارم. همسر اولم بعد از ۱۸ سال زندگی مشترک، در اینستاگرام به من خیانت کرد. پیام‌های خصوصی‌اش را دیدم و بلافاصله از او جدا شدم. از آن زمان به بعد نسبت به این موضوع ذهنیت بدی داشتم. چند ماه شوکه بودم و دلم نمی‌خواست کسی را ببینم. از شبکه‌های مجازی متنفر شدم. یک گوشی ساده خریدم تا خودم هم نتوانم شبکه‌های مجازی را روی گوشی‌ام نصب کنم. وقتی با لادن آشنا شدم، همه این اتفاقات را برایش تعریف کردم و به او گفتم که چقدر از این شبکه‌های مجازی بیزار شده‌ام. اینستاگرام زندگی مشترک مرا به هم ریخت و همسر من را از من گرفت. از او خواستم که از شبکه‌های مجازی به خصوص اینستاگرام فاصله بگیرد. لادن هم این موضوع را قبول کرد و ما زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. من و لادن هیچ اختلافی با هم نداشتیم. او را دوست داشتم و احساس کردم که بعد از این همه مشکلات، تنها لادن است که می‌تواند به من آرامش بدهد. اما او تمام حرف‌ها

سیما فراهانی

تپش

شده بودند قرار نیست ترک کنم و پول‌هایم را برای قمار و مواد از دست می‌دهم دیگر به من پول ندادند. خیلی زود همه چیز را از دست دادم. سر میز قمار که می‌نشستم دیگر چیزی برای باختن نداشتم و همین موضوع باعث ایده جدیدی از سوی دوستانم شد. آنها پیشنهاد دادند برای تهیه هزینه مواد و شرط‌بندی‌ها سرقت کنم. من هیچ کار خلافی بلد نبودم اما آنها کم‌کم به من یاد دادند که چطور سرقت کنم. ما از انباری‌ها و پارکینگ‌ها سرقت می‌کردیم. گاهی اوقات هم شرط‌بندی می‌کردیم که چه کسی بیشتر می‌تواند سرقت کند. به عنوان مثال شرط می‌بستیم که هر کسی پنج تا دو چرخه سرقت کند، او برنده است.

اما با فروش وسایل با ارزشم خانواده‌ام که به من شک کرده بودند متوجه شدند معتاد شده‌ام. چندباری سعی کردم ترک کنم اما بی‌فایده بود و هر بار که از کمپ بیرون می‌آمدم می‌رفتم سراغ پاتوقمان و شروع به کشیدن مواد می‌کردم. مادرم خیلی التماس می‌کرد که ترک کنم اما نمی‌توانستم، فکر می‌کردم اگر مواد نکشم نابود می‌شوم. من ناشکری کردم و این هم عاقبت من بود. قدر داشته‌هایم را ندانستم و همین مساله باعث شد به دام اعتیاد بیفتم.

نگفتی چه شد که به فکر سرقت افتادی؟

از یک طرف مواد مخدر و از طرف دیگر قمار تمام پول‌هایم را از من گرفت. حتی خودرویی را که پدرم برایم خریده بود از دست دادم. خانواده‌ام که متوجه

آمد. یک میز که دورش چند نفر در حال قمار بازی بودند. چند نفری هم در گوشه پاتوق در حال مصرف مواد و سیگار کشیدن بودند. چون تا به حال چنین محیطی را ندیده بودم از آنجا خوشم آمد و کم‌کم در قمار بازی‌هایشان شرکت کردم. با شرکت در قمار نه تنها پول‌هایم را با ختم بلکه با مواد مخدر هم آشنا شدم.

خانواده‌ات متوجه اعتیاد تو نشدند؟

اوایل نه، زمانی که اعتیاد به جانم افتاد و برای مصرف آن نیاز به پول پیدا کردم. چند باری از خانواده‌ام پول گرفتم اما متوجه شدم که آنها به من مشکوک شده‌اند. پس این گزینه را از دست دادم، بعد سراغ وسایل با ارزشم رفتم و شروع به فروختن آنها کردم.

از یک نواختی زندگی‌ام. من از هیچ چیز زندگی لذت نمی‌بردم. به سفر می‌رفتم اما آنجا هم برایم چیزی نداشت که مرا شاد کند. اهل درس خواندن نبودم اما خنگ هم نبودم، برای همین موفق شدم و در رشته طراحی به دانشگاه رفتم. اما دانشگاه هم برایم هیجان نداشت. نمی‌دانستم چه کار باید بکنم که از زندگی‌ام لذت ببرم حتی پدرم برایم خودرو خرید، اما آن هم برایم جذابیت نداشت.

چه شد که سارق شدی؟

در فضای مجازی با یک گروه آشنا شدم. کم‌کم به آنها نزدیک شدم و سفره دلم را برایشان باز کردم. آنها هم مرا به پاتوقشان دعوت کردند. برای اولین بار که پایم به آنجا باز شد برایم خیلی عجیب و جالب